

یکی از کاربردی‌ترین عناصر رمان معاصر، اسطوره است. منشأ و مقصد اساطیر باستان، بخش ناخودآگاه ذهن آدمی است. القائات و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم انباشته‌های مخزن ناخودآگاه - چه فردی و چه جمعی - در چگونگی روند زندگی عاطفی، اجتماعی و حتی تاریخی انسان، نقش و جایگاهی انکارناشدنی دارد. از آنجا که ابتدایی‌ترین و غریزی‌ترین زبان گویش ناخودآگاه، افسانه‌ها و اسطوره‌های تاریخی - تخیلی است، ادبیات مدرن از این زبان به منزله پُلّی برای ارتباط با مخاطب و به چالش طلبیدن اندوخته‌های لایه زیرین ذهن او، بهره می‌گیرد.

یکی از اسطوره‌گراترین نویسندگان معاصر ژوزه ساراماگو - برنده نوبل ادبی ۱۹۹۸ - است. بررسی و کاوش در ژرف ساخت آثار ساراماگو بدون شناخت عناصر اسطوره‌ای به کار رفته در آن، ممکن نیست. بنابراین آگاهی از تاریخچه مختصر مشهورترین اساطیر جهان، پیش از مطالعه رمان‌های این نویسنده پرتغالی برای مخاطب ضروری به نظر می‌رسد.

بلم سنگی نام تازه‌ترین کتاب ترجمه شده ژوزه ساراماگوست. با ترسیم نموداری فرضی برای سنجش میزان حضور اسطوره‌ها در رمان‌های ساراماگو خواهیم دید که رمان بلم سنگی در نقطه اوج نمودار قرار خواهد گرفت. در سال مرگ ریکاردوریش ساراماگو آمیزش اسطوره و واقعیت را ابداع می‌کند و افسانه‌های کوچک و بزرگ تاریخی پرتغال و یونان را زبان آشنا و گویایی می‌یابد برای توصیف و تشریح واقعیت سیاسی اجتماعی. او فضای تیره و تار و حکومت استبدادی

دوران سالازار را با هویت بخشیدن به تصاویر تاریخی اسطوره‌های پرتغال توصیف می‌کند و به نقد می‌کشد. کاربرد متعادل و متناسب زبان اسطوره در سال مرگ ریکاردوریش (۱۹۸۴) دو سال بعد در بلم سنگی (۱۹۸۶) نمود و جلوه‌ای افراط‌گونه پیدا می‌کند، تا آنجا که مالکیت اسطوره‌ها بر تمامی صفحات رمان به رسمیت شناخته می‌شود!

اسطوره‌زدگی زبان، راه را بر برقراری ارتباط نزدیک میان نویسنده و خواننده می‌بندد و همذات‌پنداری مخاطب جهانی را کم‌رنگ می‌کند. در بلم سنگی هجوم اساطیر بر ذهن سنگینی می‌کند و مخاطب، ناخودآگاه همزمان با پیرایش خشو و زوائد و شاخ و برگ‌های سردرگم‌کننده افسانه‌های عامیانه و اساطیر ناشناخته، جان کلام را از آن میان، درمی‌یابد. سیر نزولی و فور اسطوره‌ها در آثار ساراماگو به رمان کوری (۱۹۹۵) ختم می‌شود. کوری پیش از آنکه از اسطوره‌ها برای ابلاغ پیام خود بهره‌گیرد، از استعاره و تمثیل استفاده می‌کند و از این رو نه تنها در میان مجموعه آثار ساراماگو بلکه در قیاس با آثار مدرن و نیمه مدرن ادبی دهه‌های اخیر، یک اثر تمثیلی تمام عیار به شمار می‌آید.

اما در همه نام‌ها (۱۹۹۷) اسطوره کاربردی زیرساختی و عمقی دارد؛ ساراماگو باز به زبان نمادها و کهن الگوها (Archetype) روی می‌آورد، اما این بار اعتدال و تناسب را فراموش نمی‌کند. از همین روست که در همه نام‌ها اسطوره به مثابه ابزاری کارآمد و زیربنایی در خدمت کلام و معنا قرار می‌گیرند، اما در بلم سنگی پیام‌های فلسفی و اجتماعی نویسنده در ازدحام وقایع تاریخی - جغرافیایی و اسطوره‌های محلی و ملی کشور پرتغال، اندکی رنگ می‌بازند.

به همان اندازه که بلم سنگی و کوری از لحاظ استفاده از اسطوره‌ها در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند،

از نقطه نظر ساختار و عناصر داستان‌پردازی چندین فصل مشترک دارند. عنصر تخیل در هر دو اثر فضا و موقعیتی خلق کرده است که تصور تحقق آن در واقعیت ممکن نیست. در کوری موقعیت و شرایط فردی، اجتماعی و سیاسی شهری خیالی و بدون نام که تمام شهروندان آن ناگهان کور شده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بلم سنگی جدایی تمثیلی شبه جزیره ایبری (پرتغال و اسپانیا) از اروپا و پیامدهای فرهنگی - اجتماعی این پدیده جغرافیایی ناممکن به وسیله ابزار قدرتمند و تأثیرگذار تخیل به وصف درمی‌آید. سفر و انگیزه مسافران که در تمام آثار ساراماگو به عنوان عنصری نمادین نقش و جایگاهی تثبیت شده یافته است، در بلم سنگی نمودی کامل، رسا و گویا دارد. تعداد شخصیت‌های محوری هر دو داستان نیز مشابه یکدیگر است: سه مرد، دو زن و یک سگ. این شش نفر و به قول ساراماگو این چند «موجود جاندار» گاه مانند یک گروه اکتشاف و تحقیق در خیابان‌های شهر آشفته و ویران خویش کورمال کورمال حرکت می‌کنند و در و دیوار شهر غریب خود را می‌کاوند (کوری) و گاه در هیأت یک خانواده به گردشی تازه و ناشناخته می‌روند (بلم سنگی) و پیش از آنکه مرزهای جغرافیایی کشور خود را بشناسند به خودشناسی می‌رسند.

بلم سنگی با روایت معجزات روزانه چند آدم معمولی آغاز می‌شود. ژوانا کاردا شاخه نارون را بر زمین می‌کشد و خطی نازدودنی ایجاد می‌کند که باد و باران قادر به پاک کردن آن نیست؛ ژواکیم ساسا سنگ بزرگی به دریا پرتاب می‌کند که درست همزمان با شکاف خوردن کوه‌های پیرنه است؛ ژوزه آناتیسوک معلم است، هر جا می‌رود دسته‌ای عظیم از سارها بر فراز سر او پرواز می‌کنند؛ پدر او اورسه ناگاه لرزش زمین را زیر پای خود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

احساس می‌کند؛ ماریا گواپایرا جوراب کاموایی آبی را می‌شکافد که نخ‌های تمام‌نشدنی و بی‌پایان دارد. ششمین عضو این گروه یک سگ بزرگ پشمالوست که هیچ وقت پارس نمی‌کند و همواره یک تکه نخ یشمی آبی از گوشه دهان او آویزان است. در فصل‌های پایانی رمان، عضو دیگری نیز به این گروه می‌پیوندد؛ یک اسب که گروه شش نفره را هفت تایی می‌کند. رسیدن به عدد «هفت» در روزهای آغازین سفر، نشانه جنبه نمادین و معنوی سفر آنهاست. عدد هفت در وجه عرفانی همه ادیان الهی و همچنین در اساطیر جهان‌ها الهی از تقدس دارد. هفت نشانه کمال و تقدس معنوی است. در مناسبات و زمان‌بندی‌های روزمره نیز هفت نقشی به‌سزا دارد؛ هفت روز هفته، هفت خدای اساطیر یونان، هفت سالگی کودک و هفت ستاره که به مجموع‌شان ثریا می‌گویند.

در بلم سنگی، ساراماگو در عالم خیال پرتغال و اسپانیا را از اروپا جدا می‌کند و سرگردانی جغرافیایی و فرهنگی این دو کشور را به نظاره می‌نشیند. پرتغال و اسپانیا در منتهی‌الیه مرزهای جنوب غربی قاره اروپا قرار دارند و به دلیل دوری از مرکز اروپا و در حاشیه قرار داشتن، همواره در طول تاریخ از بسیاری پیشرفت‌ها و رویدادهای اقتصادی - سیاسی کشورهایی چون فرانسه و آلمان دور بوده‌اند. از طرفی به دلیل نداشتن استقلال جغرافیایی و هم‌مرزی با آب‌های اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه و همچنین موقعیت مکانی پرتغال در نقشه که همچون توده کوچکی از مرزهای جنوبی اسپانیا معلق مانده است، این تصویر که ناگهان پرتغال و اسپانیا از مرزهای خود با فرانسه جدا شده و در آب‌های اقیانوس اطلس شناور شوند، بیشتر در ذهن جان می‌گیرد و ساراماگو به این تصویر جان بخشیده است. سرگردانی فرهنگی و وابستگی به واردات

فرهنگی کشورهای قدرتمند اروپا، سبب شده است شبه‌جزیره ایبری در اقیانوس گسترده‌ای از بلا تکلیفی و عدم استقلال غوطه‌ور باشد. و همین سرگردانی، یگانه عامل الهام‌بخش ساراماگو بوده است تا شبه‌جزیره را به بلمی سنگی تشبیه کند و آوارگی آن را در خلأ بین شرق، غرب، شمال و جنوب به تصویر بکشد.

یکی از مفاهیمی که در بلم سنگی به وضوح بر آن تأکید شده است مسئله همزمانی است. «دنیا آکنده از همزمانی‌هاست و اگر چیزی با چیز دیگر که از قضا به آن نزدیک است همزمان روی ندهد، این دلیل نمی‌شود که همزمانی‌ها را انکار کنیم، معنایش آن است که آنچه همزمان با آن روی می‌دهد دیدنی نیست.»^۱

نخستین بار پائولو کوئیلو نویسنده مشهور برزیل مفهوم فرازمینی همزمانی را در کتاب کیمیاگر مطرح نمود و اهمیت سرنوشت‌ساز همزمان شدن دو رویداد و تأثیر نیروی مافوق بشری آن را در هدایت زندگی انسان، به شکل یک تئوری تازه‌پای فلسفی تشریح کرد. در بلم سنگی نیز نویسنده می‌کوشد تا میان کارهای خارق‌العاده و ناگهانی شخصیت‌های رمان و ایجاد شکاف میان کوه‌های پیرنه و جدایی شبه‌جزیره ایبری از اروپا، رابطه‌ای فرازمینی برقرار کند و هماهنگی و تقارن زمانی میان همه این اتفاقات غریب را به «قانون همزمانی» نسبت دهد: «شاید احماقانه به نظر بیاید، ما به این نتیجه رسیدیم که بین آنچه برای ما اتفاق افتاده و جدایی اسپانیا و پرتغال از اروپا رابطه‌ای هست.^۲ لحظه‌ها نیز در این میان نقشی تعیین‌کننده دارند. اینکه یک حادثه در چه لحظه‌ای به وقوع بپیوندد و چه ارتباطی با حوادثی که در همان لحظه در جایی دیگر اتفاق افتاده، داشته باشد به هماهنگی مقدری بستگی دارد که ما گاه نامش را تقدیر می‌گذاریم، گاه جبر ازلی سرنوشت و گاه مقدرات

آسمانی. رسیدن به نوعی کشف و شهود روزانه و بهره گرفتن از قانون متداول همزمانی در اتفاقات ساده و پیچیده زندگی، با دریافت و درک ما از «نشانه‌ها» ارتباطی مستقیم دارد. نشانه‌ها چراغ‌های راهنمای سالک در جاده پرپیچ و خم سیر و سلوکند و نادیده گرفتن آنها، رهرو این سفر را چه در جاده‌های زمینی باشد و چه در سیر آفاق آسمان، به سنگلاخ پرفراز و نشیب گمراهی خواهد کشاند. نشانه‌ها گاه وقوع حادثه‌ای شوم را هشدار می‌دهند و گاه نویدبخش یک تصادف و همزمانی مطلوب، خوشایند و سعادت‌بخشند. در ادبیات کلاسیک ایران این نشانه‌ها به «اخطار سرنوشت» معروفند و نمونه‌های آن در شاهنامه فردوسی به وفور یافت می‌شود. (غمنامه رستم و سهراب) در اسطوره‌های مذهبی نیز نشانه‌هایی که وقوع یک فاجعه تاریخی را پیشاپیش خبر می‌دهند، فراوانند. غوغای پر رمز و راز غازه‌ها و دستگیری دستگیره در پیش از رفتن حضرت علی (ع) به مسجد و ضربت خوردن ایشان، نمونه‌های ساده و آشنای «اخطار سرنوشت» در اساطیر مذهبی به شمار می‌آیند.

در بلم سنگی نشانه‌ها مرحله به مرحله گروه مسافران را در مسیرهای ناشناخته به پیش می‌رانند، اما ویژگی اصلی نشانه‌ها که سبب نادیده گرفتن آنها می‌شود، نوعی بی‌معنایی ظاهری است. سادگی و دم‌دست بودن این نشانه‌ها تا آنجاست که در اکثر موارد از هدف و انگیزه حضور ناگهانی و رازناک آنها، غفلت می‌کنیم: «از لحظه‌ای که سگ محوطه خالی جنگل را طی کرده بود، آنها از دیدن چیزی که آشکار بود سستی کردند، بگذارید بگوییم که این هشدار قطعی بود، اما مردم بیشتر وقت‌ها به این علائم توجه نمی‌کنند. و حتی وقتی دیگر دلیلی برای شک نیست، هنوز در نادیده گرفتن هشدار اصرار دارند...»^۳

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



بلم سنگی
ژوزه ساراماگو
مهدی غبرایی

انتشارات هاشمی، تهران، ۱۳۸۰

در متون عرفانی کهن و در کتب روان‌شناسی نوین، تمرکز یا اتحاد نیروهای پراکنده ذهن، محور بسیاری از نظریه‌های علمی بوده است. شواهد سیاسی، اجتماعی و حتی تجربیات عرفانی عرفای متأخر و متقدم نشان داده است که هرگاه اراده فردی یا جمعی به طور کامل بر امری قرار گیرد، تحقق آن امر - هر چند ناممکن - در واقعیت ممکن خواهد شد. بنابراین نیروی نامرئی و پنهان ذهن آدمی - هنگام طلب - با تمرکز تمام قوای درونی بر مطلوب آشکار خواهد شد و ثمر خواهد داد. مثل معروف خواستن توانستن است نیز مصداق عامیانه این مدعاست. توجیه فیزیکی این نظریه نیز همان‌گونه که ساراماگو بدان متوسل می‌شود، برافروختن آتش به وسیله «تمرکز» شعاع‌های خورشیدی بر نقطه کانونی عدسی محدب است.

شبه‌جزیره متحرک و سرگردانی که ساراماگو آن را به بلم سنگی تشبیه کرده است، در طول ماجرای داستان و در چرخش‌های بی‌هدف خود به اطراف، در معرض برخورد با جزیره‌های مسکونی دیگر قرار می‌گیرد. در شرایطی که همه تمهیدات لازم برای کاستن از خطرات این تصادم فراهم آمده است، آرزوی جمعی همه ساکنین، انحراف معجزه‌آسای شبه‌جزیره از مسیر فعلی است تا نجات یافتن از این وضعیت مرگبار محقق شود. ساراماگو در این بخش از رمان بر اهمیت نیروهای فوق‌روانی تأکید می‌کند و برتری آن را بر قوانین نانوشتۀ جهان بیرون به رسمیت می‌شناسد: «نظریه چهارم که از همه ناهمگن‌تر است، به آنچه نیروهای فوق‌روانی می‌خوانند متوسل می‌شود و اصرار می‌ورزد که شبه‌جزیره را بُرداری از مسیر منحرف کرد که ظرف کمتر از یک دهم ثانیه از تمرکز هراس محض جمعیت پربشان و آرزوی نجاتشان تشکیل شد... قدرت ذهن جمعی آشکارا همان اثر تشدیدشونده عدسی‌ها را دارد که افکار فردی بسیار پراکنده و آشفته به وسیله آن برانگیخته و متمرکز می‌شود و در لحظه بحرانی به حال غلیان می‌رسد.»^۴

با این استدلال می‌توان علت‌العلل همه انقلاب‌های سیاسی و تحولات ناگهانی اجتماعی را اتحاد و همبستگی میان نیروهای درونی افراد دانست نه تمرکز قدرت‌های بیرونی و نیروهای منسجم نظامی. در مرام و مسلک روزه ساراماگو ملی‌گرایی افراطی و ناسیونالیسم همواره در تقابل با اومانیسم قرار دارد. همه

نام‌ها اومانیستی‌ترین اثر این نویسنده است که در آن انسان‌گراییانه‌ترین اندیشه‌ها و عقاید ساراماگو در جمله‌ای که دوبار تکرار می‌شود، خلاصه شده است: «من فکر نمی‌کنم احترامی بزرگ‌تر از این باشد که آدم برای یک ناشناس گریه کند.»^۵

لحن غالب رمان بلم سنگی، لحنی طنزآمیز و گاه هجو آلود است. ساراماگو هم خرافاتی را که در طول زمان‌ها در دل مذهب رخنه کرده تحقیر و ریشخند می‌کند و هم تلاش مذبوحانه آدم‌ها را برای اثبات هویت ملی به باد طنز می‌گیرد. آن دسته از خرافه‌ها و باورهای ساده‌لوحانه که در کنار حقایق مذهب کاتولیک به چشم می‌خورد، به صریح‌ترین شکل ممکن در بلم سنگی به هجو کشیده شده است: «... یکی از دندان‌های کریستوفر کولمب به طول چهار و عرض سه انگشت، ابعادی که بی‌شک اغراق‌آمیز است، اما فقط آنها را که از ابعاد غول‌آسای قدیسان بی‌خبرند به شگفتی می‌آورد.»^۶

گفتیم که انسان‌گرایی محض تنها مرامی است که ساراماگو بدان پایبند است و در تمام آثار خود بر آن پافشاری می‌کند؛ اما در بلم سنگی با طنز تند و تیزی که کل فضای رمان را دربر گرفته است، ساراماگو در هیچ ایسمی نمی‌گنجد، بنابراین اومانیسم نیز از گزند نیش طنزی که بر حال و هوای رمان حاکم است، در امان نیست: «... هرچند باید تسلیم شدن به وسوسه انسان‌انگاری را محکوم بدانیم، که همه چیز را در رابطه‌ای تنگاتنگ با آدمیزاد می‌بیند و داوری می‌کند، انگار که طبیعت کاری بهتر از آن ندارد که به ما ببندیشد.»^۷

گرایش فرا اومانیستی ساراماگو تا آنجا پیش می‌رود که احترام به کل موجودات جهان خلقت را دربر می‌گیرد و مرزهایی مشترک با عرفان بودایی پیدا می‌کند. به همین علت است که یک سگ و یک اسب جزء اعضای گروه همسفران به‌شمار می‌آیند و نیازها و خواسته‌های این دو حیوان با شیوه جریان سیال ذهن بیان می‌شود. نویسنده برای توصیف موقعیت و ذهنیت این «هفت موجود جاندار» نوعی همسانی و عدالت قائل است. نگاه یکسان به اجزای هستی و انسان‌گرایی تعمیم یافته به کل موجودات طبیعت در بلم سنگی، درحقیقت گونه‌ای تکامل یافته از انسان‌گرایی است و می‌توان آن را «جاندارگرایی» نامید که اصل اولیه

عرفان هندی نیز هست.

در جهان‌بینی انارشیستی قهرمانان زاده خیال ساراماگو، لحظه‌ها و آنات گذرا و میرنده، قدر و ارزشی جاودانه دارند. جاودانگی از منظر غرق‌شدگان در مانداب روزمرگی، آرزوی محال و چشم‌اندازی دست‌نیافتنی است، اما آنان که «آب تنی کردن در حوضچه اکنون» را آموخته‌اند، آرزوهای دور و دراز خود را در لحظات فانی، جاودانه می‌کنند. اپیکوریسم خیال‌گونه‌ای که شخصیت‌های محوری بلم سنگی و سال مرگ ربکار دوریش را به سمت «زیستن در لحظه» هدایت می‌کند، دم‌غنیمت‌شمار عارفانه‌ای است که به تمام زد و بندهای سیاسی، دسته‌بندی‌های حزبی و نژادی و قوانین دست و پاگیر مدنیت مدرن پشت می‌کند و بی‌اعتناست و به بیان شاعرانه‌تر «ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است.»

در بلم سنگی ژواکیم ساسا پس از گذشتن از مرحله شک، و تردید میان ماندن و رفتن یا بودن و نبودن، به یقین «با هم بودن» می‌رسد و خوشبختی واقعی را در Carp diem (دم را غنیمت شمار) جست‌وجو می‌کند: «تنها چیز واقعی که در این لحظه روی زمین وجود دارد این است که با هم هستیم.»^۸

زن در آثار ساراماگو به عنوان فرشته‌ای زمینی، تقدس و منزلتی دارد که نمی‌توان با تعافل از کنار آن گذشت. در شخصیت‌پردازی رمان‌های این نویسنده پرتغالی، زن همواره چند پله بالاتر از مرد قرار دارد. نقش راهبر و هدایت‌کننده‌ای که زن در رمان‌های کوری، همه نام‌ها و بلم سنگی به عهده دارد نشانگر دیدگاه نویسنده نسبت به جنس دوم دستگاه آفرینش است.

در کوری تنها یک نفر کور نمی‌شود و بینا باقی می‌ماند و آن زن دکتر است که راهنمایی و هدایت گروه کورها را به عهده می‌گیرد. در همه نام‌ها آفاژوزه از آغاز داستان تا پایان آن در جست‌وجوی زنی ناشناس است و در بلم سنگی ماریا گوبابیرا در نقش زنی قوی، شجاع و جسور به عنوان بلند راه در جایگاه راننده دلبران می‌نشیند، چون فقط اوست که می‌داند چگونه اسب را هدایت کند و تنها او از پیچ و خم و پستی و بلندی جاده خبر دارد.

در حضيض نیازهای زمینی و خواسته‌های مرتبط با جسم، هاله آسمانی و مقدسی که چهره زنان خیالی

ساراماگو را پوشانده است، آنها را برتری می‌بخشد و به زندگی زمینی و نیازهای غریزی و طبیعی آنان رنگ و بویی آسمانی و معنوی می‌دهد.

بررسی و تحلیل موشکافانه اساطیر مورد اشاره ساراماگو در بلم سنگی، در محدوده این مقال نمی‌گنجد و عرصه‌ای گسترده و مجالی بیشتر می‌طلبد. به عنوان مثال پرداختن به اسطوره‌های ایرانی و یونانی مربوط به سنگ می‌تواند به تنهایی موضوع یک مقاله مفصل اسطوره‌شناسانه باشد و از مراسم «سگ دید» در ایران باستان تا افسانه سگ سه سر یونان (سیرپروس Cerberus) را دربرگیرد. اما تمثیلی بودن رمان بلم سنگی موضوعی است که یادآوری آن در پایان این نوشتار، ضروری به نظر می‌رسد. تشبیه مستقیم شبه جزیره ایبری به بلمی سنگی که بدون هدف در حرکت است شاید صورت تمثیلی کره زمین باشد، زیرا دور تسلسلی که زمین را در منظومه شمسی گرد خورشید می‌چرخاند، مستلزم هدفمندی نیست. هدف در انتهای خطی مستقیم درخور جست و جوست نه در دور باطل یک دایره. بنابراین وجه شبه بلم سنگی (شبه جزیره) و سیاره زمین گردش تکراری است که ذهن کوچک افراد بشر قادر به درک راز و رمز آن نیست. از طرفی هر لحظه امکان سقوط و نابودی هر دو وجود دارد. شبه جزیره سرگردان در معرض برخورد با صخره‌ها، جزیره‌ها و قاره‌ها قرار دارد و جاودانگی کهکشانی راه شیری نیز تضمین نشده است و سیاره زمین نیز در معرض برخورد با شهاب‌سنگ‌هایی قرار دارد که گاه و بیگاه از کنار آن می‌گذرند. بلا تکلیفی و تزلزل، وجه اشتراک شبه جزیره ایبری و سیاره خاکی ماست. شاهد مثال دیگری که



می‌توان برای شکل تمثیلی رمان بلم سنگی در نظر گرفت، سفر است. بلم سنگی شرح سفر کوتاهی است که به زندگی شباهت بسیاری دارد. خواب، خوراک و وسوسه عشق دغدغه‌های اصلی مسافران در طول سفر چندروزه‌شان است. زندگی زمینی را نیز می‌توان با توجه به این سه نیاز تعریف کرد.

از سوی دیگر سرگردانی و هراس ساکنان شبه جزیره ایبری را می‌توان با سردرگمی و بلا تکلیفی ازلی انسانی مقایسه کرد که از سرنوشت نانوشت خود میج نمی‌داند.

آخرین سطر رمان بلم سنگی شاید امیدوارکننده‌ترین و سرسبزترین جمله پایانی در همه آثار ساراماگو باشد. طنز تلخ و بدبینانه‌ای که در سرتاسر رمان شاهد آن هستیم، در سطر اختتامیه می‌بدل به دلخوشی معجزه‌آسایی می‌شود که جوانه‌های نورسته را در سترونی شاخه خشکیده، سبز می‌بیند: «... شاخه نارون سبز است. شاید سال آینده باز جوانه بزند.»

رسالت خطیر ترجمه و نقشی که در اعتلا و گسترش فرهنگ و علوم یک کشور دارد، کمتر از نقش و رسالت تألیف نیست. ترجمه هنری است که تعهد و تسلط مترجم را به تصویر می‌کشد؛ تعهد به پیام درونی متن و تسلط بر زبان ظاهری آن. در ترجمه آثار ادبی به علت تنوع و تکثری که ویژگی غالب چنین آثاری است، امر ترجمه نیازمند دانش، دقت و همت بیشتری است.

رکود و سکون تاریخی بازار نشر کتاب، سبب شده است ناشران همواره مترصد موقعیت نابی باشند تا به کمیت نگران‌کننده شمارگان کتب خود سامان بخشند. معرفی برنده جایزه ادبی نوبل به طور سالانه، فرصت مناسبی برای رونق بخشیدن به بازار خاموش کتاب است. اما این فرصت و موقعیت دستخوش شتابزدگی و هول و هیجان ناشران می‌شود و هدف معنوی آن در حساب و کتاب سود و زیان رنگ می‌بازد. پیامد دیگر این شتابزدگی، انتشار رو به فزونی ترجمه‌هایی است که زمان و حوصله زیادی برای تکمیل آن حرف نشده است. زیرا فصل چاپ و نشر، فصل محدود و ناپایداری است. ترجمه کتاب بلم سنگی نیز که محصول چنین اوضاع و شرایطی است، از آفات شتاب و تنگی وقت مترجم و ناشر در امان نمانده است. ضعف نگارشی و دستوری ترجمه، عدم ویرایش دقیق و منطبق با دستور زبان

فارسی و وفور خطاهای حروفچینی که از قلم غلط‌گیر نمونه‌خوان افتاده‌اند، از نقاط ضعف ترجمه کتاب به شمار می‌آیند. اما از آنجا که در مرام نقادانه، شکر و شکایت به هم آمیخته است و اثربخشی‌شان مستلزم وجود یکدیگر است، یاد نکردن از توفیق مترجم در القای پیام درونی اثر اندکی به دور از انصاف است. بی تردید پیچیدگی و دشواری نثر ساراماگو چه از لحاظ ساختار نگارشی و چه از نقطه نظر معانی باطنی، بر مخاطبان آثارش پوشیده نیست. در بلم سنگی تلاش مترجم در راه القای پیام نویسنده و رساندن مفهوم استعاره‌ها و اسطوره‌ها، تلاشی موفقیت‌آمیز بوده است. آشکارترین غفلت و فراموشی مترجم (و یا ناشر) که نمی‌توان با تعافل از کنار آن گذشت، نوشتن مقدمه‌ای کوتاه بر کتاب است. اصولاً کار معرفی کتاب و آشنا کردن خواننده با موضوع کتاب پس از اطلاعات ناچیز شناسنامه، برعهده مقدمه‌ای است که ناشر یا مترجم موظف به نوشتن آنند. در مورد بسیاری از آثار شناخته شده، ممکن است وجود یک مقدمه در آغاز کتاب چندان ضروری به نظر نیاید، اما در رمان‌های ساراماگو با اسطوره‌گرایی و تمثیل‌سازی‌های مفرطی که در آن به چشم می‌خورد، نبودن مقدمه‌ای که دست‌کم اسطوره‌های به کار رفته در متن را معرفی کند، خلأ بزرگی است که با هیچ بهانه و توجیهی جبران نمی‌شود. جدایی «تمثیلی» پرتقال و اسپانیا از اروپا، برای خواننده‌ای که معلومات تخصصی خود را در رشته جغرافیا کامل نکرده است! در آغاز واقعی و حقیقی جلوه می‌کند و فقط زمانی به کنایه و ایرهام نهفته در بطن اثر پی می‌برد که چیزی به پایان رمان نمانده است.

□

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - بلم سنگی، ژوزه ساراماگو، ترجمه مهدی غبرائی، انتشارات هاشمی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۳.
- ۲ - همان، ص ۲۱۳.
- ۳ - همان، ص ۱۷۳.
- ۴ - همان، ص ۲۸۴.
- ۵ - همه نام‌ها، ژوزه ساراماگو، ترجمه عباس پژمان، انتشارات هاشمی، ۱۳۷۸، ص ۳۲۵.
- ۶ - بلم سنگی، ص ۸۳.
- ۷ - همان، ص ۳۵۸.
- ۸ - همان، ص ۲۶۵.